بسمه تعالی

۰۵/۰۳/۹۴ امارات معتبره - حجیت ظن - شهرت فتوایی

**حجیت شهرت**

**استدلال به مقبوله عمربن حنظله**

قبل از اینکه بحث قبلی را ادامه دهیم مناسب هست یک مروری بر فرمایش مرحوم آقای بروجردی در این بحث داشته باشیم که مؤثر در تکمیل مطالب قبلی هست. مرحوم آقای بروجردی این روایت را که مطرح می‌فرمایند می‌گویند احتمالات در این روایت چهار تا می‌باشد یکی اینکه مراد از شهرت مجمع علیه باشد یکی اینکه مراد از شهرت در مقابل مجمع علیه باشد و علی التقدیرین یا اجماع روایی یا شهرت روایی، یا اجماع فتوایی یا شهرت فتوایی هست اینها احتمالات اربعه هستند ایشان می‌فرماید اینکه مراد اتفاق باشد درست نیست چون خارجاً هیچ وقت اتفاق رخ نداده هم مراد اتفاق روایی باشد که همه راویان مطلبی را نقل کرده باشند می‌گویند اصحاب الصادق علیه السلام چهار هزار نفر بودند هیچ روایتی را چهار هزار نفر نقل نکردند این مطلب اتفاق نیفتاده است. این احتمال که احتمال درستی نیست. اما اگر مراد اجماع فتوایی باشد که لازمه اجماع فتوایی این هست که انسان علم پیدا کند که مضمون آن مطابق حکم الله هست وقتی علم به صحت مضمون پیدا کردید مخالف آن واضح البطلان می‌شود مقطوع البطلان می‌شود نه اینکه ما فیه ریب بشود اینجا شاذ نادر را در مصداق ما فیه ریب قرار دادیم نه اینکه شاذ نادر را مصداق مقطوع البطلان قرار بدهیم. بعد آن احتمال دیگر را بررسی می‌کنند حالا من قبل از اینکه ادامه فرمایشات آقای بروجردی برسم همین جا یک توقفی بکنیم مرحوم آقای بروجردی مجمع علیه را مجمع علیه بین جمیع امامیه گرفته و بعد گفته که مجمع علیه من جمیع الامامیه که معنا ندارد ولی در این مجمع علیه عند اصحاب هست اصحابک با اصحابنا فرق دارد اصحابنا یعنی اطلاق آنها این هست که همه امامیه مطلبی را گفته باشند اصحابک یعنی کسانی که با آنها مرتبط هستیم همه اساتید و مشایخ شما یک مطلبی را می‌گویند قبول کن باید دید عمر بن حنظله با

چه کسانی مانوس هست اگر راویان عمر بن حنظله را که روایت کرده‌اند نگاه کرده باشید مشایخی که به عنوان اصحابک باشند یعنی کسانی باشند که مصاحب عمر بن حنظله باشند یعنی مشایخ او کسی اگر یک روایت کند اصحابک نیست، فرض کن همه در 5 یا 6 مطلبی متفق هستند آن را قبول کن اگر همه مشایخ نیست بلکه بعضی از آنها بگویند و بعضی نگویند با یک سری از افراد مانوس هست لازم نیست خصوص مشایخ هم بگوییم معمولاً مراد از بعض اصحابک که می‌گوییم یعنی عن بعض مشایخه هست اینجا چون عمر بن حنظله معمولاً از امام نقل می‌کند به آن معنا نباید گرفت کسانی که هم هم درس امام هستند اگر همه یک مطلبی را نقل کنند آن را بپذیرید اگر همه نقل نمی‌کنند نپذیرید و این خیلی بعدی ندارد ایشان اصحابک را به معنای کل امامیه گرفته و آن اشکالات را طرح کرده است. قسمت دوم فرمایش ایشان که فرمودند مطلبی که مجمع علیه هست این باعث می‌شود که مقطوع الصحة بشود آن مبتنی بر این هست که اجماع قطع به صحت بیاورد که حالا آن خیلی درست هم نیست ولی بر فرض پذیرش اینکه اجماع قطع به صحت مضمون خود را به دنبال می‌آورد مطلب درست هست با این فرضی که اجماع قطعی الصحة هست که اگر آن قطعی الصحة شد مخالف آن قطعی البطلان می‌شود و ظاهر صریح روایت این هست که شاذ نادر ما فیه ریب هست نه اینکه المقطوع البطلان باشد این قسمت درست هست بنابر اینکه ما آن مبنا را بپذیریم که اجماع قطع‌آور هست و حالا خیلی در مجموع تحلیل روایت این بحث دخالت ندارد چرا که بعداً عرض خواهم کرد. مرحوم آقای بروجردی در ادامه می‌فرمایند که بنابراین در این روایت مراد از مجمع علیه، مجمع علیه روایی یا فتوایی نیست مراد همان مشهور هست ولی حالا از آن دو احتمال دیگر که باقی ماند مشهور روایی یا مشهور فتوایی؟ ایشان در واقع جمع بین این دو احتمال می‌کند می‌گوید مشهور روایی که فتوا هم طبق آن باشد مشهوری که هم روایتاً مشهور باشد و هم فتوا باید طبق آن باشد ولی ابتداً شاید از لحن کلام ایشان این گونه بر می‌آید ولی در آخر این گونه نتیجه می‌گیرند که آن روایتی که عمل کردن به آن مشهور باشد روایت باشد یعنی الروایة التی اشتهر العمل به شهرت

فتوایی که اصلاً روایت نداشته باشد آن را نمی‌گیرد شهرت روایی که به آن عمل نشده باشد آن را هم نمی‌گیرد روایتی که یک یا دو نفر هم نقل کرده باشند کافی هست ولی یک یا دو نفر نقل کرده باشند ولی عمل به آن مشهور باشد از حیث روایت بودن لازم نیست یک کثرتی داشته باشد از حیث عمل به آن روایت باید اشتهار داشته باشد ایشان نهایتاً این چنین مفادی را اختیار می‌کنند. بیان ایشان این هست که اگر مراد از این روایت شهرت روایی صرف باشد اطلاق آن اقتضا می‌کند شهرت روایی‌ای که معرض عنه مشهور هم باشد آن را هم شامل بگیریم در حالی که آن روایت مشهوری که معرض عنه باشد فیه کل ریب هست لاریب فیه معنا ندارد که در مورد این گفته باشد پس مراد این نیست مراد این هست که روایت مشهور روایتی هست که مشهور به آن روایت عمل کردند بعد مطرح می‌فرمایند این معنایی که شما می‌کنید این معنا با ذیل روایت منافات دارد می گوید دو روایت هستند کلاهما مشهوران نمی‌شود که علی طرفی النقیض شهرت باشد ایشان پاسخ می‌دهد که مراد از شهرت، شهرت اصطلاحی نیست شهرت به معنای لغوی هست شهرت لغوی به معنای وضوح هست ممکن هست از دو روایت هر دو واضح باشند بنابراین تحقق وضوح برای دو روایت کاملاً ممکن هست و ممکن هم هست که دو روایت هر دو مشهور باشند بعد وارد این بحث می‌شوند که مشکلی که در این روایت وجود دارد این هست که این روایت شهرت را مرجح قرار داده آیا از مرجح قرار دادن شهرت می‌توانیم حجیت استقلالیه شهرت را هم نتیجه بگیریم؟ که وارد بحث اینکه می‌شویم نهایتاً نمی‌‌پذیرند اینکه شهرت حجیت استقلالیه داشته باشد بله اگر شهرت یقین‌آور باشد آن حجیت دارد و توضیح می‌دهند که بعضی وقتها شهرت یقین‌آور هست و حجت هست، بعضی وقتها شهرت یقین‌آور نیست حجت نیست که آن توضیحات نهایی بحث می‌شود. من در مورد این بعداً نقل می‌کنم. اینجا یک ابهاماتی در فرمایش ایشان هست ایشان می‌فرمایند که مراد از ما اشتهر بین اصحابک روایتی هست که شهرت اشتهر العمل به این روایت یعنی عمل به این روایت اشتهار داشته باشد اشتهار داشته باشد یعنی چه؟ یعنی عده‌ای از علما به آن فتوا داده باشند یا

اکثریت علما فتوا داده باشند کدام یک از اینها هست؟ علی القاعده مراد ایشان باید روایتی باشد که عده‌ای از علما به آن فتوا داد‌ه‌اند نه اکثریت علما چون با آن مطلبی که بعداً می‌فرمایند که دو تا خبر کلاهما مشهوران منافات دارد پس نتیجه بحث این می‌شود که مراد ایشان روایتی هست که عده‌ای از علما به آن فتوا داده‌اند اگر این گونه هست این لاریب فیه به چه معنا هست؟ مجرد اینکه به یک روایت عده‌ای از علما فتوا بدهند این لا ریب فیه می‌شود و هر دو روایت لا ریب فیه می‌شوند؟ چون فرض این هست که شما مجمع علیه را به مشتهر برگردانید و مشتهر را هم این گونه معنا کردید روایتی که عمل به آن روایت مشهور باشد آیا نفس مشهوریت عمل به روایت روایت را لاریب فیه می‌کنداین ابهام دارد که چگونه می‌شود؟ بله شما اینجا می‌توانید لا ریب فیه را تعبدی بگیرید لا ریب فیه را نسبی بگیرید یعنی آن وجوهی که در جلسه قبل نقل و بررسی کردیم آن وجوه اگر اضافه شود کلام یک سر و صورتی پیدا می‌کندکه بگوییم مراد از لاریب فیه، لا ریب فیه علی وجه الاطلاق نیست بلکه لا ریب فیه نسبی هست یا لا ریب فیه تکوینی نیست لا ریب فیه تعبدی هست آنها اشکال ندارد حالا اگر بعضی از لا ریب فیه تعبدی هم بگیریم باز نسبت به اینکه فا المجمع علیه لا ریب فیه این چگونه هست اگر مراد هم تعبدی باشد یک مقدار ابهام دارد وقتی بر کلا الطرفین قائم باشد دیگر آن لا ریب فیه چگونه تعیین می‌شود؟ ظاهر روایت این است که فان مجمع علیه لا ریب فیه این است که نفس شهرت به ما هو شهرت مفاد آن لا ریب فیه می‌کندنه شهرتی که مخالف آن شاذ نادر است، شاذ و نادر بودن شهرت منشاء این نمی‌شود که لاریب فیه باشد اگر چنین باشد لاریب فیه هر وقت هر دو عنوان مشهور پیدا کرده باشند باید هر دو لاریب فیه باشند باید ببینیم این لاریب فیه یعنی جه که هر دو لاریب فیه هستند بله یک طوری می‌شود معنا کرد که آن خلاف ظاهر است ولی با یک تفسیر این کلام یک شکل و شمائلی پیدا می‌کنداینکه «فان المجمع علیه لا ریب فیه» الف لام آن را عهد بگیریم یعنی مجمع علیهی که در مورد کلام شما هست یعنی مجمع علیهی که در مقابل آن شاذ نادر هست لا ریب فیه، یعنی مجمع علیه خاص، یعنی مجمع علیهی که مخالف آن

شاذ نادر هست این خیلی خلاف ظاهر هست که آن دع شاذ نادر الف لام آن ظاهراً عهد نیست مجمع علیه همان مجمع علیهی که شما می گویید مخالف آن شاذ نادر هست، ذاتاً بخواهیم این الف لام را عهد بگیریم و بگوییم آن مجمع علیه خاصی که در این روایت هست به آن معنا بگیریم ابهام دارد به هر حال این یک ابهامی وجود دارد با توجه به تفسیری که شما می‌کنید لاریب فیه را چطوری معنا می‌کنید در کلام آقای بروجردی مطلب ادامه پیدا نکرده است در آن وجه اولی که در آن قسمت اول که اگر شهرت به معنای اجماع باشد و مراد شهرت فتوایی باشد می‌فرماید شهرت فتوایی لا ریب فیه، لا ریب فیه فی الصحته هست که مخالف آن می‌شود که مقطوع البطلان آنجا لا ریب فیه را معنا کرده‌اند در قسمتی که شهرت روایی نمی‌تواند باشد باز هم گفته‌اند که لاریب فیه اگر اطلاق لاریب فیه اقتضا می‌کند که مشهوری که مورد اعراض اصحاب هم باشد را شامل شود ودر اینها کل ریب هست باز به لا ریب فیه کار دارند ولی در ادامه به مختار خودشان لا ریب فیه را به چه معنا می‌کنند این کلام آقای بروجردی وارد نشده است و خیلی ابهام دارد.

پرسش:... مع مشهورین را به عنوان واضح بودن معنا کردید این چطور شد که آن شهرت هم به معنای همان به معنای عده‌ای از علما بگیرند... پاسخ: نه کل روایت می‌گوید شهرت به یک معنا است، اینکه شهرت به دو معنا باشد که خلاف ظاهر است، و خلاف سیاق است همان شهرتی که ایشان می‌گوید اینجا می‌گوید مع المشهورین معنای دیگری که نمی‌خواهد بگوید نه اینکه مراد از شهرت، شهرت اصطلاحی است شهرت یک معنا دارد یعنی هر دو به معنای وضوح هست اگر نتیجه وضوح این باشد معنای آن این است که شهرتی که در مقابل شاذ است بحث الف لام که می‌گویم برای همین است یک موقعی نفس شهرت را می‌گویید لا ریب فیه، شهرت خاص، شهرتی که در این مورد هست شهرتی که در مقابل شاذ نادر هست یعنی الف لام المجمع علیه باید عهد باشد شهرت آن لا ریب فیه نیست مصداق آن لا ریب فیه است یعنی شهرت به اعتبار اینکه در مقابل شاذ است

مصداق آن فرد اعلا است این شهرت چون در مقابل شاذ قرار گرفته مصداق آن فرد اعلا هست بنابراین باید الف لام را عهد بگیریم در مجمع علیه، تقریبی که من می‌کردم همین بود شهرت به یک معنا است فان المجمع علیه لا ریب فیه الف لام آن را باید عهد بگیرید یعنی آن شهرتی که شما دارید (شهرت خاص) یعنی شهرتی که مقابل آن شاذ است پرسش: بالاخره شهرت می‌تواند یک معنای اطلاقی داشته باشد و یک معنای وضعی پاسخ: معنای اطلاقی نیست معنای آن این هست شهرتی که مصداق آن را اینجا شاذ قرار دادید نه اطلاقی.

پرسش: این بیان را نمی‌توان گفت شهرت یک معنای اطلاقی دارد و یک معنای وضعی، وضعی معنای مشهور است... اما معنای اطلاقی آن است که دلالت کند بر اکثریت اینجا چون اطلاق شده در مقابل آن مشهور نیست... پاسخ: نه آن هم باشد باز با سیاق منافات دارد. می‌گوید این مشهور است و آن شاذ نادر است فان المجمع لا ریب فیه این مجمع علیه یعنی مشهور (این علی الاطلاق یک نوع مفهوم گیری است به اصطلاح محبوب دانستن است) اینها یک نوع تصرفاتی است که شما در دلیل اعمال می‌کنید اما اصل بحث چیست؟ به نظر می رسد اینجا یک عدم التفاتی رخ داده است اینکه مراد از شهرت، شهرت روایی است ولی لاریب فیه من حیث الروایه من حیث الصدور اگر گفتند فلان روایت قطعی است نه این که دلالت و جهت صدور آن هم قطعی است، قطعیت به آن حیث روایت به ما هو روایت بر می‌گردد این نیازی به قید ندارد لا ریب فیه را که مرحوم شیخ می‌گفت لا ریب فیه نسبی قید می‌خواست بنابراین در مقابل ممکن بود بگوییم که وقتی قید ندارد مراد لاریب فیه مطلق است ولی مطلق من جمیع الجهات یا من حیث الروایه؟ فرض کنید گفتند فلان پزشک لاریب فیه یعنی چه؟ یعنی از جهات پزشکی لاریب فیه حالا با سائر جهات آن چه کار دارید هیچ مشکلی ندارد اگر مراد ما ذات باشد آنها قید می‌خواهد یعنی اینکه مراد عنوان ماخوذه در دلیل و آن حیثیت عنوانی نباشد از همه جهات هم از جهات پزشکی و هم از جهات دیگر مراد لاریب فیه است آن نیاز دارد عنوان طبیب و عنوان مشیر را به آن ذات

قرار دهیم این خلاف ظاهر است اینکه نه این روایت قطعی است یعنی قطعی الصدور است (حیث روایت آن) این یک مطلب خیلی روشنی است من دیدم که مرحوم صدر، مرحوم داماد دارند و حاج آقا می‌فرمودند و افراد عدیده‌ای مطرح کرد‌ه‌اند و هیچ مشکل خاصی هم در این معنا کردن این روایت نیست ان قلت شما که می‌گویید روایت از جهت صدور لا ریب فیه، آیا این برای مرجح بودن کافی است؟ اولاً مجرد صدور لاریب فیه چطور می‌شود حدیث تثلیث رامی‌توان آورد اگر چیزی باشد که صادر شده ولی برای بیان حکم واقعی نیست آیا آن بیّن الرشده هست مجرد قطعی الصدور بودن دلیل را داخل در بیّن علیک رُشده قرا نمی‌دهد شما باید کل روایت را با همدیگر معنا کنید اینکه آقایان گفتند مراد به اصطلاح از لاریب فیه، بین من جمیع الجهات هست یکی از نکات آن این است که می‌خواهند روایت تثلیث را قابل انطباق بر مورد بگیرند این تفسیری که شما می‌کنید بر آن قابل حل نیست پاسخ مطلب این است که این روایت ظاهراً ناظر به حیث صدور است و می‌خواهد بگوید که فان مجمع علیه یعنی چیزی که اجماعی هست همه اصحابک آن را نقل کرده‌اند آن قطعی الصدور است ولی مراد این نیست که قطعی الصدوری که قطع داریم از سایر جهات اعراض شده حیثی که اینجا ناظر هست حیث صدوری هست ولی با این فرض که باید در موردی باشد که نسبت به سایر جهات اصول عقلایی جاری بشود که آن اصول منشأ بشود که ظهور آن را بشود اخذ کرد، دلالت آن را بشود اخذ کرد و امثال اینها. اما جایی که من می‌دانم بر فرضی که صادر شده باشد هم نمی‌شود اخذ کرد این بین الرشد نیست حیثی که در این روایت نازل هست این هست و می‌گوید یک روایتی که قطعی الصدور هست این حتماً کلام معصوم علیه السلام هست کلام معصوم علیه السلام که شما می‌دانید برای ببیان حکم واقعی نیست ولو به جهت اینکه اعراض مشهور شده و اعراض مشهور برای شما قطع آورده که یا دلالت آن این دلالتی نیست که ظاهر کلام هست یا جهت صدور آن برای بیان حکم واقعی نیست ما نمی‌گوییم. مرحوم آقای بروجردی می‌گویند این روایت کانه اطلاق دارد نسبت به آن موردی که شهرت روایی که ما می‌دانیم این شهرت

روایی از سایر جهات در آن عیب وجود دارد درست هست اگر ذاتاً هم بگوییم این گونه اطلاقی داشته باشد نه به خاطر محذوری که دارد و ما می‌دانیم اینها قابل انطباق هست این اطلاق را تقیید کنیم نه این مورد را نمی‌گیرد شهرت روایی را می‌گیرد ولی شهرت روایی‌ای که اگر بر فرض صدور صادر شده باشد از سایر جهات حصول عقلاییه بالجواز اخذ آنها به آن حکم می‌کند روایت این موردها هست.

پرسش: روایت هم شاید این باشد یعنی اگر باشد فرض تعارض خیلی معنا ندارد یک طرف که دلالت آن مشکل دارد که فرض تعارض در مورد آن معنا ندارد؟ پاسخ: بله همین گونه هست یعنی باید مفروض ما این باشد که نسبت به حکم واقعی شک داریم اگر ما می‌دانیم این روایت از یکی از جهات ثلاث قطعی البطلان هست به آن روایت کسی اخذ نمی‌کند باید روایت روایتی باشد که احتمال صدق داشته باشد آن روایت هم احتمال صدق داشته باشد ولو احتمال حکم واقعی بر طبق این باشد اما روایتی که می‌دانیم واقع بر طبق این نیست این اصلا‌ًمورد بحث نیست یعنی در واقع با این بیان اصلاً اطلاق هم ندارد خبرین متعاضین را که فرض کرده خبری که ما قطع داریم مفاد یکی از اینها مخالف حکم الله الواقعی هست آن را نمی‌گوید بنابراین روایت می‌خواهد این نکته را بگوید دو روایت اینجا بر ما وارد شده است یکی از این روایت‌ها قطعاً قول معصوم علیه السلام هست و قول معصوم علیه السلام چون از لحاظ ظاهر حجت هست از جهت صدور هم حجت هست بنابراین من می‌دانم مطابق حکم واقعی هم نباشد بین الرشد هست به این معنا بین الرشد هست که من می‌دانم که اصول عقلایی در مورد او جاری هست قول امام هست من هم وقتی عمل کردم به خاطر قول امام عمل کردم اما روایت دیگر اصلاً معلوم نیست قول امام باشد شاید قول امام باشد و شاید قول امام نباشد ذاتاً حجت هست ولی در این فرض دیگر از جهت صدور حجت نیست به خلاف روایتی چون که قطعی الصدور هست از جهت صدور دیگر نیازی به ادله حجیت نداریم بحث این هست که ما قطع داریم

که این قول معصوم علیه السلام هست آن چیزی که قول معصوم علیه السلام هست اصول عقلایی در مورد آن جاری می‌شود اما آن چیزی که اصلا‌ً معلوم نیست قول معصوم علیه السلام باشد این روایت کانه می‌خواهد بگوید آن چیزی که معلوم نیست در شان آن ادله حجیت کانه آن را نمی‌گیرد بنابراین من با این تقریبی که ذکر می‌کنم ممکن هست ما با این تقریب یک نوع عدولی از بحثهای سابق که کردیم نتیجه بشود آن این هست که ممکن هست ما بگوییم از این روایت این گونه استفاده می‌شود که حجیت روایت قطعی الصدور مشخص هست آن روایت دیگر اصل اینکه حجت هست یا حجت نیست مورد ابهام هست یعنی به این معنا می‌خواهم عرض کنم. مرحوم آقای خویی یک بیانی دارند ایشان می‌گویند روایت قطعی الصدور اگر با روایت غیر قطعی الصدور با همدیگر مقابل هم قرار گرفتند روایت غیر قطعی الصدور شرط اصل حجیت را فاقد می‌شود یعنی شرط حجیت خبر عدم تعارض با روایت قطعی الصدور هست یعنی باید با روایت قطعی الصدور تعارض نکند تا آن حجیت داشته باشد ایشان بیانی دارند که ما خالف السنة را سنت قطعی الصدور معنا می‌کنند که آن بحثهایی دارد که مجرد اینکه یک سنت قطعی الصدور باشد ولو از سایر جهات قطعی نباشد این داخل در آن مصداق‌ها نیست ما شبیه همان حرف را از همین مقبوله عمر بن حنظله می‌خواستیم استفاده کنیم و می‌گفتیم قطعی الصدور منشأ می‌شود که روایت مقطوع الصدور نسبت به روایت مظنون الصدور جزو مرجحات باشد شما باید روایت مقطوع الصدور را بر روایتهای دیگر مقدم بدارید با این بیانی که الان تقریب کردم نتیجه این بیان این هست که ما می‌خواهیم همان بیان آقای خویی را از روایت مقبوله عمر بن حنظله استفاده کنیم به این معنا که این روایت کانه می‌خواهد بگوید که آن روایتی که مقطوع الصدور و مظنون الصدور نیست شارع مقدس آن را حجت قرار نداده آن ممکن هست مطابق با واقع باشد و ممکن هست مطابق با واقع نباشد بنابراین فیه ریب هست ما نمی‌گوییم آیا حکم شارع مقدس این را گفته اگر شارع مقدس گفته باشد دلالت و جهت صدور می‌آید دلالت و جهت صدور در فرضی هست که صدور اگر ثابت شده باشد

دلالت و جهت صدور در مورد آن هم جاری می‌شود بنابراین این روایتی که مقطوع الصدور نیست اصل حجیت این زیر سؤال هست به دلیل اینکه چون ثابت نیست که صادر شده باشد اصالة الجهة و اصالة الظهور هم بر این ثابت نیست اجرای آنها بر فرضی هست که اصل صدور ثابت شده باشد اما روایت مقطوع الصدور چون در مورد صدور خود که نیاز به ادله حجیت نداریم و قطع به صدور داریم و در جایی که قطع به صدور داشته باشیم آن نکات دیگر اصالة الجهة عقلایی و اصالة الظهور عقلایی را اصول عقلایی تمام می‌کندبنابراین داخل در بین الرشد می‌شود بین الرشد بودن به اعتبار این هست که در واقع یک تعبدی در کار هست ولی تعبد نه در حیث لا ریب فیه در اینکه داخل در بین الرشد بودن تعبد دخالت دارد ولی لا ریب فیه آن تعبدی نیست یعنی آن چیزی که قطعی الصدور هست لا ریب فی صدور ولی آن یکی فی صدوره ریب هست و اینکه قطعی الصدور هست و آنکه غیر قطعی الصدور هست نتیجه این می‌شود آنکه قطعی الصدور هست کانه از سایر جهات هم شارع مقدس حکم به صحت آن کرده ولی آنکه قطعی الصدور نیست دیگر از سایر جهات ما نمی‌توانیم حجیت آن را ثابت کنیم.

پرسش: اگر قطعی الصدور موافق عامه بود این غیر قطعی الصدور مخالف عامه بود آن موقع چگونه بود صریح روایت این هست صدور این به حکم ما ثابت هست ولی جهت صدور این واضح نیست وقتی یک خبری مشهور هست و موافق عامه هست و آن یکی مخالف عامه هست اصول عقلاییه در جهت صدور چگونه هست؟ جهت صدور واجب نیست اصالة التقیه جاری می‌شود لا ریب فی صدور هست دو بحث هست یک بحث این هست که مراد از لا ریب فیه چست بالاخره ثابت هست که این خبری هست که از امام علیه السلام صادر شده هست؟ ما می‌گوییم لا ریب فی صدور هست. یک بحث هم این هست که حالا لا ریب فی صدور برای اینکه این روایت بین الرشد شود کافی هست؟ ما می‌گوییم بین الرشد بودن فقط این نیست این در واقع جزء العلة هست یکی اینکه صدور آن قطعی

هست پس کانه از جهت صدور و دلالت اصول عقلاییه جاری می‌شود پس بین الرشد می‌شود تا وقتی که شما شک دارید مجرد اینکه یک شیء موافق عامه هست اصالة الجهة را زمین نمی‌زند آن خبر اثبات نشده که از امام صادق علیه السلام وارد شده است اگر اثبات شده که از امام صادق علیه السلام صادر شده نه ممکن هست از امام باشد و ممکن هست نباشد معلوم نیست که از امام باشد بحث سر این هست من می‌خواهم بگویم نتیجه بحث این هست که امام علیه السلام اینجا می‌خواهند بگویند آن خبری که مقطوع الصدور نیست اصلاً از جهت صدور حجیت ذاتیه ندارد چون اگر حجیت ذاتی داشته باشد آن حجیت ذاتی با حجیت ذاتی که دلالت و جهت صدور در خبر مشهور دارد معارض هم هستند می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم اینکه می‌خواهم بگویم باید از حرف سابق برگردیم همین هست که نتیجه بحث این می‌شود که باید به فرمایش آقای خویی ملتزم بشویم نتیجه این می‌شود امام علیه السلام می‌گوید این خبر قطعی هست آن خبر ظنی هست یعنی غیر قطعی هست پس این حتماً کلام امام هست وقتی که حتماً کلام امام شد اصالت جهت صدور و دلالت در این جاری هست ولی آن یکی اصل صدور مشکوکی دارد اگر قرار باشد اصل صدور آن یک حجیت تعبدیه داشته باشد آن حجیت تعبدیه با حجیت تعبدیه‌ای که نسبت به جهت صدور در این روایت هست و ظهور هست معارض هست اینکه اینها را معارض قرار نداده معنا این هست هست نمی‌توانیم این را بین الرشد قرار دهیم معنا این هست که اینجا می‌خواهد حجیت ذاتی صدور روایت شاذ نادر بگوید که وجود ندارد ممکن هست صادر شده و ممکن هست صادر نشده باشد یعنی اگر واقعاً صادر شده باشد در کلام امام هست یعنی در واقع اصالة الظهور و اصالة الجهة در خبر شاذ نادر هم بر فرض صدور جاری هست هر خبری اگر صادر شده باشد اصالة الصدور و اصالة الجهة دارد و چون صدور و عدم صدور آن مشکوک هست بنابراین معلوم نیست در کلام امام علیه السلام باشد چون امام علیه السلام در بعضی روایتها هست که می‌گوید ولو یک روایت تقیه‌ای باشد شما باید آن را اخذ کنید شما عذر دارید اگر ثابت شد که تقیه‌ای هست باید کنار بگذارید ولی جایی که شک دارید اگر مجرد

اینکه واقعاً تقیه‌ای هست باعث نمی‌شود که معذور نباشید بنابراین ماه عسل این مجموعه بحث این می‌شود تعارض بین حجت و لا حجت هست لا حجت هست نه قطعی البطلان می‌گوید این تعارض بین یک چیزی هست که قطعاً حجت هست و یک چیزی هست که مطابقت آن و عدم مطابقت آن با واقع مشکوک هست ما می‌گوییم آن روایتی که قطعی و اینها ندارد می‌گوییم اینها یا در جایی هست که یا هر دو قطعی هستند مفاد بعضی از آن روایتها در جایی هست صدور هر دو قطعی هستند اگر مفاد بعضی‌ها غیر این باشد همین متعارف می‌شود یک روایتی که این قطعاً این صادر شده باشد و آن قطعاً صادر شده باشد این فرد را از تحت این خارج می‌کنیم به این مورد تخصیص می‌زنیم در نتیجه معنا این می‌شود که همان مبنای آقای خویی را با استفاده از این روایت می‌پذیریم یعنی معنا این هست که شرط حجیت ذاتی خبر مظنون عدم تعارض با خبر قطعی الصدور هست که قطعی بودن این را از شهرت استفاده می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»